

# کتاب جامع علم النفس

ای نسخه نامه الهی که تویی      ای آینه جمال شاهی که تویی  
بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست      از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

گروه آموزشی مقدم، انتخاب صحیح و آگاهانه شما دانشجویان عزیز را ارج و سپاس نهاده و آینده درخشانی را برای شما آرزومند است. تنوع و تعدد منابع کنکور و همچنین فرصت کم برای جمع آوری و مطالعه همگی این منابع آموزشی، همواره از جمله دغدغه‌های اصلی دانشجویان می‌باشد. امید است کتاب حاضر که در برگزیده مطالب مهم و کلیدی از اکثر منابع کنکور است، رضایت خاطر شما را فراهم نموده و با صرفه‌جویی در وقت و یادگیری کاملاً هدفمند، راه حل مناسبی برای این مسئله باشد. آرزومندیم توانسته باشیم در این اثر، نیاز شما جهت کسب رتبه برتر را پاسخ گفته باشیم.

ایده گردآوری و تألیف این مجموعه با کاستی‌های فراوانش به دوران طاقت فرسای آمادگی کنکور باز می‌گردد؛ گسستگی، پراکندگی و دشواری در دسترسی به کلیه منابع اصلی از بزرگترین دغدغه‌های نگارنده در طول سالیان گذشته بوده است. در نهایت امر بر آن شدم با تکیه بر فرصت‌های مطالعاتی، پژوهشی و دروس دانشگاهی، مجموعه‌ای را در خور شأن داوطلبان کنکور فراهم آورم، بی‌آنکه ادعایی در خصوص تألیف داشته باشم. این مجموعه به اساتید و بزرگانی تعلق دارد که ذکر نام آنان در پایان کتاب و در فهرست منابع رفته است و اینجانب تنها به بازخوانی و گردآوری مطالب و ایجاد پیوستگی معنادار میان سرفصل‌ها و عناوین مرتبط با آن پرداخته‌ام تا آنچه پیش‌روی خواننده قرار می‌گیرد از انسجام و پیوستگی لازم برای یادگیری برخوردار باشد؛ پیوستگی و انسجامی که در دیگر منابع مرتبط با موضوع آمادگی کنکور کمتر بدان توجه و پرداخته شده است. نقطه امید دیگر نزد نگارنده آن است که این مجموعه فرصتی را برای رقابت عادلانه‌تر برای کسانی فراهم می‌آورد که از توانایی مالی لازم برای بهره‌جستن از کلاس‌های خصوصی برخوردار نمی‌باشند و زمینه‌ای برای درک نظام‌مند از مطالب تخصصی باشد.

در این مجموعه تلاش نگارنده بر آن بوده تا با استفاده از منابع سنتی فارسی زبان و با توجه به تغییرات محتوایی در سؤالات سال‌های گذشته و گرایش به سوی کتب متأخر جهانی، از جدیدترین و سودمندترین منابع بهره‌برداری گردد تا مخاطبین و داوطلبان را با آمادگی بیشتر ذهنی، برای رقابت علمی مهیا سازد.

در پایان بر خود لازم می‌دارم تا از زحمات تمامی اساتیدی که در سالیان گذشته مشوق اینجانب بوده‌اند، تشکر و قدردانی کنم. بدون شک این کتاب، خالی از اشکال و خطا نیست، راهنمایی‌ها و نظرات مخاطبین می‌تواند کمک مؤثری در ارتقاء آن نماید. نگارنده پذیرای تمامی نقدها و پیشنهادات مخاطبین می‌باشد.

لطفاً با ارائه پیشنهادات و انتقادات خود ما را در ارتقاء کمی و کیفی کتاب یاری نمائید.

E-mail: info@ravangam.com

«هیچ ژنرالی هیچ جنگی را شروع نمی‌کند، مگر باور داشته باشد که پیروز می‌شود»  
جنگ شما شروع شده است،

شما مجبور هستید که پیروز شوید ...

ایزد یارتان

فاطمه صفرزاده مقدم

# فهرست

## بخش اول: واژه‌های چهارگانه

فصل اول: نفس، قلب، روح و عقل..... ۱

## بخش دوم: نظر دانشمندان اسلامی درباره نفس و علم‌النفس

فصل دوم: کندی..... ۲۳

فصل سوم: ابوبکر رازی..... ۳۱

فصل چهارم: فارابی..... ۳۵

فصل پنجم: ابن مسکویه..... ۵۳

فصل ششم: اخوان‌الصفاء..... ۵۹

فصل هفتم: ابن سینا..... ۶۵

فصل هشتم: ابن حزم..... ۸۹

فصل نهم: غزالی..... ۹۳

فصل دهم: ابن باجه..... ۱۰۹

فصل یازدهم: ابن طفیل..... ۱۱۳

فصل دوازدهم: ابن رشد..... ۱۱۷

فصل سیزدهم: فخرالدین رازی..... ۱۲۱

فصل چهاردهم: ابن تیمیه..... ۱۲۷

فصل پانزدهم: ابن‌القیم‌الجوزیه..... ۱۳۱

فصل شانزدهم: حکیم صدرالمتالهین شیرازی..... ۱۳۵

فصل هفدهم: خواجه نصیرالدین طوسی..... ۱۴۵

فصل هجدهم: شیخ شهاب‌الدین سهروردی..... ۱۴۹

## بخش سوم: نظریه معرفت و فرایندهای روانی

فصل نوزدهم: نظریه معرفت در روانشناسی جدید..... ۱۵۵

فصل بیستم: فرایندهای روانی از دیدگاه فلاسفه و دانشمندان اسلامی..... ۱۸۳

# فصل ۱

## نفس، قلب، روح و عقل

### نفس، قلب، روح و عقل

#### وجود نفس

به نظر می‌رسد که غزالی معتقد به نوعی هماهنگی و تطابق رده‌بندی ارسطویی و افلاطونی دربارهٔ نفس بوده است، چنانکه این نکته از اشارات مختلف او در کتاب «احیاء» استفاده می‌شود، آنجا که می‌گوید: نخستین امری که در طفل پدید می‌آید شهوت و تمایلی است که در این تمایل با حیوان و نبات شریک است. سپس قوهٔ غضبیه در او به وجود می‌آید که در این قوه فقط با حیوان وجه مشترک دارد. در واپسین مرحله، نفس عاقله در او به هم می‌رسد، که ویژهٔ خود اوست. این تطابق بر اساس رودروئی و برابری قوهٔ شهوانی با قوهٔ نباتی و قوهٔ غضبیه با قوهٔ حیوانی، و قوهٔ عاقله با نفس انسانی است.

نفس در اصل به معنی ذات است. طبرسی ذیل آیه «وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ»<sup>۱</sup> یعنی: «جز خودشان را فریب نمی‌دهند»، فرموده نفس سه معنی دارد:

الف - روح

ب - تأکید لفظی

ج - ذات و اصل هر چیز

در معنای تأکید لفظی، این جمله را می‌توان ذکر کرد «جَائِئِنِّي زَيْدٌ نَفْسُهُ» یعنی «زید خود به سوی من آمد» و در قرآن نیز کلمه نفس به این معنی در آیه آمده است: «وَيُحَلِّدُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ»<sup>۲</sup> «خداوند خود، شما را بر حذر می‌دارد». در این آیه کلمه نفس لفظ ماقبل خود یعنی «الله» را مورد تأکید قرار داده است. در کتاب وجوه قرآن تألیف ابوالفضل تفسیری، برای نفس در قرآن ۹ معنی شمرده شده است که در ذیل آیه فوق نفس را به معنای عقوبت آورده و چنین ترجمه کرده است: «خداوند شما را از عقوبت و غضب خویش برحذر می‌دارد». شاید بتوان با توجه به فعل تحذیر «برحذر داشتن» معنای عقوبت الهی را نیز محتمل دانست.

در کتاب «صاحح»، نفس به معنی روح استفاده شده و گفته شده: خَرَجَتْ نَفْسُهُ یعنی روحش خارج شد. هم‌چنین نفس به معنی خون نیز آمده است: «مَا لَيْسَ لَهُ نَفْسٌ سَالِئٌ لَا يُنَجِسُ الْمَاءَ إِذَا مَاتَ فِيهِ»، یعنی: «آن که خون جهنده ندارد اگر در آبی بمیرد آب نجس نمی‌شود» (تفسیری، به نقل از علی اصغر احمدی، ۱۳۸۰).

#### نفس و روان انسانی

غزالی - آنگاه که از نفس و روان انسانی سخن می‌گوید - برای تعبیر از نفس، از چهار واژه استفاده می‌کند که عبارتند از: نفس، قلب، روح و عقل. همین تنوع واژه‌های مربوط به نفس است که ایجاب می‌کند به صورتی فشرده راجع به آنها بحث کنیم. در طی این بحث خواهیم دید که آیا غزالی این واژه‌ها را به یک معنی تلقی می‌کرده است و یا معانی و مفاهیم مختلفی را برای آنها در نظر می‌گرفت. ما به ترتیب زیر، از این واژه‌ها سخن می‌گوییم:

(۱) در قرآن کریم؛

(۲) در زبان عربی؛

(۳) از دیدگاه اهل حدیث؛

(۴) از نظرگاه‌های فلاسفه؛

(۵) از نظر غزالی.

<sup>۱</sup>. بقره ۹.

<sup>۲</sup>. آل عمران، ۲۸.

## کاربرد، مفهوم و موارد استعمال واژه‌های چهارگانه در قرآن کریم

در قرآن کریم تمام این واژه‌های چهارگانه - به جز واژه عقل<sup>۱</sup> - به چشم می‌خورد و ما در بحث از آنها کار خود را بر این اساس تنظیم می‌کنیم که این الفاظ تا چه حدی نمایانگر مفهوم انسان بوده و تا چه حدودی می‌تواند بعدهای مشخصی را در انسان بنمایاند. با چنین نگرشی باید گفت که سخن قرآن درباره نفس، سخنی است زیربنایی که مقام نخستین را اجرا می‌کند. چون کلمه نفس بیش از سایر واژه‌ها در قرآن به کار رفته است و غالباً این کلمه بر انسان به عنوان یک موجود زنده دلالت دارد. (پس بنا بر این، واژه نفس به لحاظ کثرت استعمال آن در قرآن کریم در رأس بقیه واژه‌ها جای دارد.) موقعیت واژه قلب از این دیدگاه، مقام دوم را در قرآن کریم احراز می‌کند که به منظور دلالت بر عنصری پذیرا و عاطفی در آن، به کار رفته است. اما واژه «روح» در قرآن کریم غالباً حقیقت مجردی را ارائه می‌کند که دارای اصل و ریشه الهی است و با نحوه خاصی با انسان پیوند یافته است. اما طرز کار «عقل» در قرآن کریم عبارت از فهم و تفکر می‌باشد. رابطه بین عقل و ایمان را تا حدی برای اولین بار کندی مطرح ساخت و هشت قرن بعد موضوع به دست صدرالمتألهین (ملاصدرا) به بهترین وجه حل شد.

## نفس<sup>۲</sup>

این کلمه در قرآن کریم با قالب‌های مفرد و جمع و به صورت اضافه بر ضمیر و غیره به کار رفته است و غالباً مفهوم آن عبارت از موجود زنده می‌باشد، موجودی که دارای یک اصل و همواره در حال تکاثر (و تولیدنسل) و دارای نیروی کسب و اشتها و غضب است، و سرانجام، باید نگران پاداش و یا کیفری در پی اعمال خوب و بدش باشد. کلمه نفس در قرآن کریم، مفاهیم دیگری را نیز ارائه می‌کند که عبارتند از جوهر و حقیقت انسان، عین چیزی دیگر و یا ذات الهی. در مورد مفهوم نفس از دیدگاه قرآن طبقه‌بندی‌های متفاوتی وجود دارد که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود.

## نفس به مفهوم انسان

آیاتی که کلمه نفس در آنها به مفهوم خود انسان به کار رفته است نمونه‌هایی از آن به شرح زیر می‌باشد:

«وَالْقَوَا يُومَا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً» (بقره. ۱۴۸)

از آن روزی بر حذر باشید که در آنروز کسی به جای کسی دیگر، کاری را انجام ندهد.

«لَا تَكْلَفُ نَفْسٌ آلاً وَسَعَهَا» (بقره. ۲۳۲)

هیچکس جز به اندازه توانائیش تکلیف بر نمی‌گردد.

«أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً» (مائده. ۳۲)

محققاً اگر شخصی، کسی را که در برابر کسی و یا فساد و تبهکاری در زمین، بکشد مانند آنست که همه مردم را می‌کشد.

«قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً» (تحریم. ۱۶)

خود و خانواده خویش را از آتش دوزخ نگاهدارید.

«وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» (بقره. ۲۲۸)

زن‌های طلاق داده شده باید خویشتن را به مدت سه ماهی از عادت، از انتظار نگاه دارند.

«وَلَقَدْ رَاوَدْتَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ» (یوسف. ۳۲)

حقاً من از خود او کام خواستم، ولی او خودداری کرد و خواست خویشتن را نگاه دارد.

«وَفِيهَا مَا تَشْبَهُهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَا أَعْيُنٌ» (زخرف. ۷۱)

در آن است آنچه هوس کنند و دیدگان لذت برد.

## نفس به مفهوم اشخاص و یا شخص معین

گاهی واژه نفس در قرآن کریم علاوه بر آنکه بر مفهوم انسان دلالت می‌کند، اشاره به شخص معین نیز از آن استفاده می‌شود. چنانکه در آیه زیر:

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ» (کهف. ۱۶۰)

پس شاید خود را از پی آنها ببازی. که منظور از نفس در اینجا شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌باشد.

در دو آیه زیر نیز کلمه نفس درباره شخص معینی به کار رفته است:

«كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ» (آل عمران. ۹۳)

همه خوراکی‌ها بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه که اسرائیل بر خویشتن تحریم کرد.

«هِيَ زَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي» (یوسف. ۲۶)

این زن از من کام خواست.

## کلمه‌ی نفس به معنی درون انسان و قلب و باطن آدمی

آیات زیر، نمونه‌هایی از استعمال کلمه نفس را به مفهوم «درون انسان» ارائه می‌کند:

<sup>۱</sup> واژه عقل «با چنین قالب و ساختمانی در قرآن کریم دیده نمی‌شود، ولی مشتقاتی از آن مانند: «عَقْلُوهُ، تَعْمَلُونَ، نَعْلُ، يَعْلَمُ و يَعْطَلُونَ» استعمال شده است.

<sup>۲</sup> کلمه نفس و مشتقات آن ۳۶۷ بار در قرآن کریم استعمال شده است که در دایرةالمعارف اسلامی برخی از معانی و مفاهیم آنها بازگو شده است.

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِهَا فِي نَفْسِكُمْ أَنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ» (اسراء. ۲۵)

پروردگار شما به آنچه در درون‌های شما است آگاه‌تر است، بر فرض که شما شایستگان باشید.

«أَنَّ اللَّهَ يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُمْ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد. ۱۱)

خداوند محققاً آنچه را که در گروهی وجود دارد دگرگون نمی‌سازد مگر آنکه آنها درون خود را دگرگونه سازند.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُرْسُوسُ بِهِ نَفْسَهُ»

حتماً ما انسان را آفریدیم و از آنچه درونش را می‌خواند آگاهیم.

**نفس به معنی قلب و باطن آدمی:** در برخی از آیات، نفس به معنی قلب به کار گرفته شده است که باطن انسان‌ها را در نظر آورد

می‌فرماید: «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نَفْسِكُمْ»<sup>۱</sup> یعنی «پروردگارتان به آنچه در قلب‌هایتان هست می‌داند». علم خدا به نفوس شما و قلوب شما، مترادف به کار رفته است.

در قرآن آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُمْ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۲</sup>، «به تحقیق خدا سرنوشت هیچ قوم و گروهی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آن‌ها سرنوشت خویش را تغییر دهند». در اینجا می‌توان احتمال داد که تغییر خودشان نیاز به تحول درونی و باطنی دارد تا بتوانند سرنوشت خود را دگرگون سازند. تا تحولی در باطن صورت نگیرد تغییر در ظاهر دیده نخواهد شد و ظاهر و باطن انسان‌ها در رابطه متقابل با یکدیگر هستند و بدون تغییر در یکی تحول در دیگری ممکن نیست، مگر در شخصیت‌های دوگانه یا منافق که از حقیقت هستی بهره‌ای نبرده‌اند.

### نفس به مفهوم ذات الهی

همین کلمه در برخی از آیات قرآنی، حاکی از نفس و ذات الهی است مانند آیات:

«وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِلِعِبَادِهِ» (آل عمران. ۳۰)

شما را خداوند از خویشتن برحذر می‌دارد و خدا نسبت به بندگانش، مهربان است.

**نکته:** در آیه شریفه «يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» معنای نفس، نفس الهی و تأکید لفظی بر عقوبت الهی است.

«وَاصْطَفَيْتَكَ لِنَفْسِي»

و ترا برای خویشتن برگزیدم.

«تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ» (مائده. ۱۱۶)

تو آنچه را در من وجود دارد می‌دانی ولی من از آنچه در تو است آگاه نیستم.

«قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَنُ» (انعام. ۱۲)

بگو از آن خداست، رحمت را بر خویشتن فرض واجب فرمود.

### کلمه نفس به معنی اصل و بن انسان

گاهی کلمه نفس در آیات قرآنی، نمایانگر اصل و بن انسان است. مانند آیات:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» (نساء. ۱۱)

ای مردم نسبت به پروردگارتان پرهیزکار باشید، پروردگاری که شما را از یک اصل و یک بن آفریده است.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» (نساء. ۱۸۶)

او است که شما را از یک اصل آفریده است.

### نفس به مفهوم ابعاد خاصی در درون انسان

با اینکه کلمه نفس که در قرآن کریم برای دلالت بر انسان به کار رفته است، گاهی منظور از آن عبارت است از همان جوهر مجردی است که قائم بالذات می‌باشد، و گاهی کلمه نفس به عنوان یک تعبیر مجازی از حقیقت و ماهیت انسان مورد استفاده می‌باشد مانند آیات زیر که کلمه نفس، ابعاد خاصی از درون انسان را نشان می‌دهد:

«لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (قیامت. ۲)

به روز رستاخیر سوگند یاد نمی‌کنم و به روان سرزنش‌گر قسم یاد نمی‌کنم.

«وَ مَا أَكْبَرُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (یوسف. ۵۳)

من خور را تبرئه نمی‌کنم؛ زیرا نفس و روان آدمی، او را هر هنگام به بدی فرمان می‌دهد.

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» (فجر. ۲۷)

ای نفس آرام و ای دل آرمیده به سوی پروردگارت در حالیکه خشنود و مورد رضایت هستی، بازگرد.

«وَ أَمَا مِنْ خَافٍ مَقَامٍ رَبِّهِ وَ تَهَىٰ النَّفْسُ عَنِ الْهَوَىٰ» (نازعات. ۴۰)

و اما آنکه از جایگاه پروردگارش بیم دارد و خویشتن را از هوس بازمی‌دارد.

بدینسان کلمه نفس در قرآن کریم عموماً بر ذات دلالت می‌کند و این دلالت غالباً توأم با اشاره به عنصر محرک‌ها و جنبش‌های حیاتی است، و کمتر بر مفهوم انسان به عنوان یک موجود مدرک و متفکر، دلالت می‌کند. بنابراین با توجه به اینکه کلمه نفس در قرآن کریم هم درباره ذاتی که

<sup>۱</sup> اسری، ۲۵.

<sup>۲</sup> احزاب، ۵۱.

دارای محرک‌ها و جنبش‌های حیاتی است به کار رفته و هم گاهی به ندرت درباره ذاتی که مدرک و متفکر است استعمال شده است. نتیجه می‌گیریم که این کلمه، واژه عام و فراگیری است که بر تمام وجود و ابعاد انسان دلالت دارد و مفهوم آن، محدود به ذات مدرک و متفکر نمی‌باشد. (بهشتی، ۸۶)

در کتاب علم النفس دکتر احدی در مورد معانی نفس در قرآن تقسیم‌بندی زیر وجود دارد:

۱- در قرآن ابتدا از نفس به معنای جان یا حیات حیوانی یاد می‌شود. «مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (برای نفس چیزی نیست مگر آن‌که بمیرد با اذن پروردگار) «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (هر نفسی - هر حیاتی - مرگ را خواهد چشید). در این دو آیه، نفس هم ردیف جان است که مرگ برایش پایان و غایت است. معنای نفس در آیه شریفه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْإِنْفُسَ» روح و جان است.

۲- نفس به معنای روان یا نفس انسانی آمده است «وَلَا كَرَّ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ» (و پند بده به آن نفس، آن‌چه کسب کند، بدان گرفتار می‌شود). نفس، ماهیت خویش را با مکتسبات می‌سازد در این مورد نفس همان مجموعه‌ی حالات روانی است که خاصیت ادراکی، انفعالی و افعالی دارد و بر مبنای این سه خصوصیت خود را می‌سازد و شخصیت خود را شکل می‌دهد.

۳- سومین معنا، شامل نفس به معنای شخصیت شکل یافته و متعادل است. «لَا تُكَلِّفُ أَلَا وَسْعَهَا» (خدا هر کس را به اندازه توانایی‌اش تکلیف می‌دهد). در این مرتبه نفسی مطرح است که خود را به مرحله‌ای از تکامل رسانده است.

۴- به معنای وجدان نفسانی یا خودآگاهی، «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نُبَلِّغُكُمْ بِالْبَشَرِ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (هر نفسی - جانی - در عالم رنج و سختی مرگ را می‌چشد و در مسیر زندگی با خوبی و بدی آزمایش می‌شود و به سوی ما بازگشت می‌کند). و نیز «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ» (هر نفسی می‌داند آن‌چه را که از پیش فرستاده شده است و آن‌چه را که از پس خواهد آمد). در این آیه هم نفس به معنای جان آمده است و هم به معنای عامل وجدان و شعور که در نتیجه منش انسانی را بیان می‌کند.

۵- اصل ثابت انسانی و خودآگاهی، «و نفسی و ماسوئها فآلهمها فحورها و تقویها» (قسم به نفس و آن‌که او را متعادل و متکامل آفرید و در او بدکاری و پرهیزکاری الهام کرد). این آیه ناظر به روان انسان است که می‌تواند در مسیر ظهور و فعلیت فطرت حرکت کرده، الهام گیرد، متکامل شود و یا به بدکاری روی آورد، در هر حال حالت اکتسابی جذب خیر و شر را دارد.

۶- نفس به معنای نفس حیوانی یا نفس تعالی نیافته، «مَا أَبْرَى نَفْسِي إِنْ النَّفْسَ لَأَمَارَةَ لِسُوءٍ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنْ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (نفسم را تبرئه نمی‌کنم، که نفس، امر به بدی است مگر خدا بر من رحمت آورد، به درستی که پروردگار من آمرزنده و مهربان است). من خودستایی نکرده و نفس خویش را از عیب و تقصیر میرا نمی‌دانم، زیرا نفس اماره، انسان را به کارهای زشت و می‌دارد جز آن‌که خدای بر او رحمت آورد.

در کتاب روانشناسی شخصیت از دیدگاه اسلامی احمدی نیز تقسیم‌بندی دیگری وجود دارد:

در قرآن کریم کلمه نفس و شقوق آن به صور مختلف آورده شده است.

۱- یکی از معانی نفس در قرآن به معنای «عقوبت» است. چنانکه در سوره آل عمران چنین آمده:

و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تتقوا منهم تقاه و يحذر کم الله نفسه.

(و هر کس چنین کند (یعنی از کفار دوست برای خود بگیرد) پس نیست از خداوند در چیزی مگر آن که بپرهیزید از آنان پرهیزدنی و خداوند شما را از عقوبت و غضب خویش برحذر می‌دارد).

۲- دیگر از معانی نفس «علم» است. در سوره مائده چنین می‌خوانیم:

... ان كنت قلته فقد علمته تعلم ما في نفسي و لا اعلم ما في نفسك.

خداوند به عیسی ابن مریم خطاب می‌کند که آیا تو به مردم گفتی که تو و مادرت را به خدایی بگیرند، حضرت عیسی در پاسخ عرض می‌کند منزه ای خدا و شایسته نیست مرا که چنین سخنی بگویم و مرا چنین حقی نیست و سپس می‌افزاید: اگر گفته بودم تو می‌دانستی، تو می‌دانی آنچه را که در نزد من است (یعنی آنچه را من می‌دانم) ولی نمی‌دانم آنچه را که در نزد توست.

۳- از معانی دیگر نفس «روح» و «جان» است که در سوره زمر می‌خوانیم:

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْإِنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ التِّي لَمْ تَمِتْ فِي مَنَامِهَا.

(خداوند جان‌ها را به هنگام مرگ می‌ستاند و آن‌را که نمرده است، به هنگام خفتنش...).

۴- معنای دیگر از نفس «انسان» است، چنان‌که در سوره مائده چنین آمده:

من اجل ذلك كتبنا على بني اسرائيل انه من قتل نفساً بغير نفس (و از این رو است که واجب کردیم بر بنی‌اسرائیل که هر کس انسانی را بدون

قصاص بکشد...).

مؤلف کتاب وجوه قرآن در بحث از معانی نفس به نفوس ثلاثه اشاره کرده و چنین می‌نویسد:

«و بدان که نفس اماره در قرآن آن نفس بود که همه بدی فرماید چنان‌که در سوره یوسف (۵۳) گفت. ان النفس لاماره بالسوء: و نفس لوامه آن بود که گاهی بدی فرماید و گاهی نیکی. چنان‌که در سوره القیامه (۲) گفت: لا اقسام بיום القیامه و لا اقسام بالنفس اللوامه. و نفس مطمئنه آن بود که دایم آرمیده باشد به ذکر خدای و همه نیکی فرماید چنان‌که در سوره الفجر (۱۷) گفت: یا ایتهما النفس المطمئنه ارجعی الی ربک. الی آخر السوره». (احمدی)

## قلب<sup>۱</sup>

واژه «قلب» در قالب‌های مفرد و تثنیه و جمع در قرآن کریم به کار رفته است، ولی نه به آن اندازه که کلمه «نفس» با ساختمان‌های مختلفش در قرآن دیده می‌شود. استعمال کلمه قلب در قرآن کریم، چنین می‌نمایند که اکثر معانی و مفاهیم آن بر پیرامون محور و مفهوم وجدان و عقل آدمی می‌چرخد و به همین جهت است که قلب به عنوان محور و اساس فطرت سلیم و عواطف گوناگون - اعم از عواطفی که بر پایه حب و علاقه و یا نفرت و انزجار مبتنی است - جلوه می‌کند و می‌توان آن را مرکز و کانون رشد و هدایت و ایمان و علوم و معارف و اراده و ضبط و خویشتن‌داری به شمار آورد.

### قلب به مفهوم کانون فطرت سلیم

قلب در آیه زیر به عنوان جایگاه و کانون فطرت سلیم یاد شده است:

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ أَلَا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (شعرا. ۸۹)

روزی که مال و فرزندان سودی نمی‌رساند، مگر آنکه خدای را با دلی سالم و روانی پاکیزه آمد.

### قلب به معنی کانون عبرت‌اندوزی و مرکز تفکر و استدلال و ایمان

نکته‌ای که در آیات زیر جلب نظر می‌کند این است که قلب به مفهوم کانون عبرت‌اندوزی و استدلال و مرکز فهم و هدایت و ایمان به کار رفته است:

«وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» (تعاين. ۱۱)

و آنکه به خدا ایمان دارد دلش را رهبری می‌کند.

«وَلَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ» (مائده. ۴۱)

آنانکه در کفر می‌شتابند یعنی آنانکه زبان آنها گویای ایمان است و دل‌هایشان از ایمان تهی است، تو را اندوهگین نسازند.

«وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ أَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَبِّهِ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات. ۷)

ولی خداوند متعال ایمان را محبوب شما گردانده و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده است.

«أَلَا مِنْ أَكْرَهٍ وَ قَلْبُهُ مَعْلَمِينَ بِالْإِيمَانِ» (نحل. ۱۰۶)

مگر آنکه اجبار و اکراه گردد و دل او با نیروی ایمان آرام و استوار است.

### قلب - یا - کانونی که دچار آلودگی می‌گردد

ولی نباید قلب آدمی را صرفاً جایگاه ایمان و عواطف عالی دانست، بلکه گاهی این قلب گرفتار آلودگی می‌گردد و انسان را به گناه سوق می‌دهد:

«كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ» (حجر. ۱۲)

بدینسان آن را در دل‌های گنهکاران می‌رانیم.

«وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» (بقره. ۲۸۳)

شهادت را کتمان نکنید و اگر کسی آن را کتمان کند قلبش گناه‌کار است.

### قلب - یا - کانون عواطف گوناگون

اما برای ارائه مواردی که قلب، حاکی از عواطف مختلف می‌باشد، می‌توان از آیات زیر یاد کرد:

«وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفًا وَرَحْمَةً» (حدید. ۲۷)

در قلوب کسانی که او را پیروی کردند، بهره و رحمت را فراهم آوردیم.

«لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ» (آل عمران. ۱۵۶)

خداوند متعال آن را حسرتی در دل‌هایشان قرار دهد.

«سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا» (آل عمران. ۱۵۱)

بزودی در دل‌های کافران - بعلت شرک آنان - هراس می‌افکنیم.

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارِ إِذَا تَوَشَّتْ نَشْوَى» (بقره. ۷۴)

سپس دل‌های آنها پس از آن دچار سختی گشت؛ پس چنین دل‌هایی به مانند سنگ و یا سخت‌تر از آن است.

از مجموع این بررسی کوتاه نتیجه می‌گیریم که کلمه «قلب» در قرآن کریم دارای مفهومی اختصاصی‌تر و محدودتر نسبت به مفهوم «نفس»

می‌باشد. لذا قلب صرفاً بر محرک‌های غریزی و یا عنصر حیاتی دلالت نمی‌کند بلکه حاکی از بعدی در انسان است که واجد ظرفیت و گنجایش برای پذیرش حالات متنوع می‌باشد.

<sup>۱</sup> کلمه‌ی قلب به صورت مختلف در ۱۴۴ مورد در قرآن کریم به کار رفته است (رک «الصوفیة فی الاسلام: نیکلسون، ص ۷۰) و:

## روح

در قرآن کریم ۲۴ بار کلمه روح و مشتقات آن تکرار شده است و از مجموع آیات چنین نتیجه گرفته می‌شود که روح حقیقت وجودی است که هیچ‌گاه از بین نمی‌رود و به عنوان موجودی مجرد و مستقل و در عین حال مرتبط با عالم جسمانی و مادی است. از یک سو روح از عالم بالا به عالم پایین به همراه ملائکه نزول کرد همان‌طور که در قرآن می‌فرماید: «تَنْزِيلَ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»<sup>۱</sup> پس معلوم می‌شود که موقعیت و رتبه روح، عالی است و موجودی سمایی که حیات بخش و حیات‌آفرین به شمار می‌آید تعریف شده است. از سوی دیگر، روح عامل حیات و زندگی شمرده شده است؛ حیات مشترک انسان‌ها و حیات خاص در نتیجه افاضه روح است.

در رابطه با انسان، یک بار روح به صورت **نَفْخَه‌ای** و بار دیگر به صورت **تَأْيِيدِی** مطرح شده و سومین بار به عنوان **امر ربوبی** ذکر گردیده است. **الف) روح نفخه‌ای:** در قرآن می‌فرماید: «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي»<sup>۲</sup>، «در انسان روح خود را دمیدم» بواسطه چنین افاضه‌ای به انسان، موجودیت انسان اعلام گردیده و به انسان حیات داده شده است. نکته حائز اهمیت این است که چنین روحی عامل حیات عامل و عمومی در مورد همه انسان‌هاست. به این معنی شامل مؤمن و کافر و ... می‌شود و هر انسانی مرتبه‌ای از روح را به خود اختصاص داده و خداوند به او عطا نموده است. یعنی به واسطه آن انسانیت انسان اعطا می‌گردد.

**ب) روح تأییدی:** در قرآن می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ»<sup>۳</sup>. یعنی «خداوند ایمان را در قلب آنان نگاشت و آن‌ها را با روحی از جانب خود تأیید فرمود».

روح تأییدی، زندگی و حیات طیبه را ایجاد می‌کند؛ چنین زندگانی مخصوص مؤمنین خواهد بود. همان‌گونه که در قرآن به این نکته اشاره فرمود که: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»<sup>۴</sup>. یعنی «هر انسانی که عمل صالح و نیک انجام دهد و مؤمن باشد پس او را به حیات طیبه و پاک زنده می‌گردانیم». با مقایسه دو آیه فوق می‌توان دریافت که آنچه در آیه اول به عنوان روح تأییدی معرفی شده، در آیه دوم به عنوان دستیابی به حیات طیبه و پاک تبیین گردیده است.

در نتیجه «حیات انسانی» و «حیات ایمانی» هر دو بر اثر وجود روح آشکار می‌شوند، با این تفاوت که اولی با روح نفخه‌ای و دومی با روح تأییدی پدید می‌آیند و به ظهور رسیدن حیات در هر مرتبه‌ای، منوط به تعلق گرفتن روح است.

**ج) امر ربوبی:** در قرآن کریم آمده است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۵</sup> یعنی «ای پیامبر از تو درباره روح سؤال می‌کنند، بگو روح امر پروردگار من است و جز اندکی از علم به شما ندادیم». با توجه به متن آیه معلوم می‌شود که «روح چیست؟» سؤال است که از دیرباز مورد پرسش همگان بوده و همه اندیشمندان، فلاسفه، عرفا، متکلمین، روان‌شناسان، متخصصین علوم انسانی و اجتماعی به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش بوده‌اند و به تصریح آیه شریفه، همه علمی که در اختیار بشر است اندک شمرده شده و دستیابی به حقیقت مفهوم روح به آسانی میسر نیست. آنچه از این آیه فهمیده می‌شود آن است که روح از عالم «امر» است و «امر» عالم وجود است. در بعضی تفاسیر «امر» به دو معنی ذکر گردیده: امر مولوی و امر ارشادی.

امر مولوی که از ولایت و سرپرستی برمی‌خیزد و امر خدا، رسول، امام، فقیه، پدر، معلم و شوهر را در پرتو مراتب ولایت روشن می‌سازد. در قرآن کریم آمده است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۶</sup> یعنی «این است و جز این نیست که امر و فرمان خدا (در عالم) هرگاه اراده خلقت چیزی کند به محض این که گوید باش بلافاصله موجود خواهد شد».

به نظر می‌رسد که احتمال دارد مراد از امر، مقاوم تدبیر باشد چنانچه فرمود: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»<sup>۷</sup>. یعنی خلقت و تدبیر عالم هر دو از آن خداست و به ترتیب با ایجاد روح در موجودات هدایت آن‌ها را نیز سبب خواهد شد و امر ارشادی معنی پیدا می‌کند. همان‌طور که فرمود: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۸</sup> یعنی «به تحقیق راه هدایت و رشد از راه ضلالت و کجی روشن و آشکار گشت».

امر ارشادی از رشد و هدایت سرچشمه می‌گیرد؛ خدا به انسان‌ها فلاح و رستگاری را الهام نمود همان‌طور که فسق و فجور را معرفی نموده است و در قرآن کریم چنین فرمود: «و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْتَهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا»<sup>۹</sup> یعنی «و قسم به نفس انسان و آن که او را به حد کمال بیافرید و به او شر و خیر را نشان داده به تحقیق هرکس نفس خود را از گناه پاک سازد رستگار خواهد شد و هر که بر اثر گناه پلید گردد البته زيانکار خواهد گشت».

۱. قدر، ۴.

۲. حجر، ۲۹.

۳. مجادله، ۲۲.

۴. نحل، ۹۷.

۵. اسراء، ۸۵.

۶. یس، ۸۲.

۱. اعراف، ۵۴.

۲. بقره، ۲۵۶.

۳. شمس، ۱۰-۷.



در مجموع آیاتی که در قرآن کریم در مورد روح ذکر شده‌اند به معانی مختلفی به کار رفته‌اند. «ممکن است مراد از روح، جبرئیل باشد چون حضرت رسول (ص) پیوسته به مردم می‌فرمود که روح‌القدس و روح‌الامین این مطلب را از سوی خدا آورد و مردم از پیامبر می‌پرسیدند این روح چیست؟ در جواب گفته شد که روح امر ربوبی است. شاید مراد از روح وحی باشد و از حضرت خواسته‌اند که حقیقت وحی را بیان کند و شاید روح انسانی مورد نظر باشد چنانچه بعضی گفته‌اند و در حدیث نقل شده به عقیده علامه طباطبایی (ره) در کتاب شریف المیزان، مراد از «روح» مطلق روح است که در کلام خدا آمده و سؤال از حقیقت همه آن‌هاست. در روایات تفسیر عیاشی از امام محمدباقر علیه‌السلام و امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل شده: «فرشته‌ای بزرگ‌تر از جبرئیل و روحی که در انسان و حیوان است. بعضی‌ها آن را روح انسانی که قوام بدن به آنست و بعضی جبرئیل، برخی ملکی از ملائکه، برخی قرآن و بعضی وحی دانسته‌اند و حتی اختلاف کرده‌اند که آیا سؤال کنندگان مسلمین بودند یا کفار یا یهود و نقل شده که یهود به مشرکین گفتند از جریان اصحاب کهف و ذوالقرنین و حقیقت روح از آن حضرت بپرسند اگر به همه سؤالات جواب داد بدانند که پیامبر نیست و اگر روح را مبهم گذاشت بدانند که حق است (قرشی، ۱۳۵۲).

در نهج‌البلاغه و صحیفه سجاده‌یه نیز درباره ورود و خروج روح در خطبه‌های ۱۰۷، ۱۶۳، ۱۹۱ و نامه ۱۰ و حکمت ۱۴۷ نهج‌البلاغه و دعای چهارم صحیفه سجاده‌یه به تفسیر روح پرداخته شده است.

با اینکه از کلمه «روح» در قرآن کریم، موارد اندکی به چشم می‌خورد، معه‌ذا در همین موارد از نظر مفهوم - دارای تنوع فزونتری است. این کلمه گاهی به صورتی مطرح شده است که باید آن را به عنوان عامل افاضه حیات و زیست از جانب خداوند متعال به انسان، تلقی کرد:

«فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر. ۲۹)

پس آنگاه که او را پرداختیم و از روح خود در او دمیدم، به حال سجده در برابر او فرو افتید.

«ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (سجده. ۹)

سپس او را به پرداخت و از روح خود در آن دمید.

کلمه روح با چنین مفهومی، همیشه در قرآن کریم به خدا اضافه شده است و این کلمه در مفهومی مشابه با همان مفهوم در قرآن به کار رفته است که نسبت به مفهوم اول از خصوصیت فزونتری برخوردار است، چون احياناً بر کیفیت خلقت شخص خاصی مثلاً حضرت عیسی (علیه‌السلام) نیز دلالت دارد:

«فَارسلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (مریم. ۱۷)

روح خود را به سوی او گسیل داشتیم، پس برای او به صورت انسانی درست و پرداخته، نمایان گشت.

«وَأَلْتَمِسُ أَعْصَنَ فَرْجَهَا فَنفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» (انبیاء. ۹۱)

و آنکه دامن خویش را پاکیزه نگاه‌داشت و ما روح خود را در او دمیدیم.

چنانکه در قرآن کریم، گاهی مصداق «روح» عبارت از خود قرآن کریم است:

«كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» (شوری. ۵۲)

بدینسان، روحی از فرمان خود به تو وحی نمودیم.

و نیز کلمه روح به مفهوم وحی و فرشته‌ای که وحی را فرود می‌آورد به کار رفته است:

«يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرٍ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ بِهِ» (مافر. ۱۵)

از فرمان خود، روح را بر کسی از بندگانش که اراده کند می‌افکند تا بدان وسیله مردم را بیم دهد.

«قُلْ تَرْتَهُ رُوحَ الْقُدْسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ» (نحل. ۱۰۲)

بگو: روح‌القدس - به حق - آن را از جانب پروردگارت فرو فرستاد.

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ» (شعرا. ۱۹۹)

روح‌الامین، آن را بر قلب تو درآورد.

کلمه روح با تمام مفاهیمی که قرآن کریم بدان‌ها اشاره می‌کند، در هیچ موردی به معنی بدن تنها و یا به معنی بدن توأم با روح و یا به مفهوم جنبش‌های درونی، مورد استفاده قرار نگرفته است. در حالیکه کلمه «نفس» احياناً چنان مفاهیمی را در قرآن ارائه می‌کند و این نکته نشان می‌دهد که روح و نفس در منطق قرآن کریم، متفاوتند.

## عقل<sup>۱</sup>

کلمه عقل با همین قالب و ساختمان به هیچ وجه در قرآن به چشم نمی‌خورد، لکن قالب‌هایی از آن در ساختمان «فعل» به صورت مختلف در قرآن کریم جلب‌نظر می‌کند که همه آنها نمایانگر وجود عنصر و کانون تفکر و اندیشه در انسان است و آیات زیر نیز نمونه‌ای از این سخن می‌باشد:

«وَيَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ» (بقره. ۵۷)

و سخن خدا را می‌شنوند، سپس آن را پس از آنکه درک کردند تحریفش می‌نمایند.

«تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَنْتَلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (بقره ۲۴)

آیا مردم را به نیکی توصیه و امر می‌کنید و خویشتان را فراموش می‌نمایید با اینکه شما کتاب خدا را می‌خوانید آیا نمی‌اندیشید؟

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَاتِ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (انفال. ۲۲)

<sup>۱</sup> مشتقاتی از افعال ریشه‌ی عقل در ۴۹ مورد از قرآن کریم به کار رفته است.

بدترین جنبه از نظر خداوند متعال، مردمان کر و گنگی هستند که نمی‌اندیشند.  
**«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»**  
 و گفتند اگر ما می‌شنیدیم (و گوش شنوا می‌داشتیم) و یا فکر می‌کردیم، در میان باران لهیب آتش دوزخ نمی‌بودیم.

### واژه‌های چهارگانه در قاموس‌های زبان تازی

در زبان عربی، کلمه «نفس» به معنی عین یک چیز و یا حقیقت آن به کار می‌رود. سیدمرتضی (رضوان‌الله‌علیه) می‌گوید: نفس انسان یا غیرانسان - مانند حیوان - عبارت از نیرویی است که اگر انسان و یا حیوان، فاقد آن گردند، زنده نخواهند ماند. اما «روح» از نظر اهل لغت، دارای همان معانی و مفاهیمی است که قرآن کریم بدانها اشاره کرده است و لذا می‌گویند: روح، منشأ و عامل حیات نفس است. البته غالباً نفس و روح از نظر زبان‌شناسان تازی دارای یک معنی است. اما قلب عبارت از وجود محض و حقیقت و لب اشیاء است و جمله «رَجُلٌ قَلْبٌ» به معنی: مردی دگرگون ساخت، می‌باشد. واژه «عقل» از نظر لغویین به معنی علم به صفات اشیا و فهم و درک آنها است. وقتی می‌گویند «عَقْلُ الْبَعِيرِ» یعنی (زانوی) اشتر را بیست.

### واژه‌های چهارگانه از دیدگاه اهل حدیث

اهل حدیث و اثر، پیرامون کلمه نفس و روح دارای اختلاف‌نظر هستند. گروه زیادی از آنها معتقدند که این دو دارای یک مسمی و مفهوم می‌باشند و مأخذ آنها حدیث ابی‌هریره از پیامبر اکرم (صل‌الله‌علیه و آله) است که فرمود:  
**«إِنَّ الْمَوْتِمَ يَنْزِلُ بِهِ الْمَوْتُ وَ بَيَّاعِينَ مَا بَيَّاعِينَ، يُوَدُّوْهُ خَرَجَتْ نَفْسُهُ، وَاللَّهُ تَعَالَى يُحِبُّ لِقَاءَهُ. وَإِنَّ الْمَوْتِمَ تَصَدُّرُوحَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ فَيَسْتَنْخِرُونَهُ عَنْ مَعَارِفِهِ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا»**  
 مرگ بر مؤمن فرو می‌آید و آنچه دیدنی است به چشم می‌بیند و خواهان آنست که جانش بیرون آید و خداوند متعال دوستدار لقا اوست و محققاً «روح» مؤمن به آسمان صعود می‌کند و ارواح مؤمنین نزد او آیند و از اطلاعات او راجع به اهل دنیا کسب خبر نمایند.  
 از نظر محدثین، روح را از آن جهت «روح» می‌نامند، چون حیات بدن و ابستگی دارد چنانکه نفس را از آن جهت «روح» می‌نامند چون حیات موجود زنده به وسیله آن در بدن حلول می‌نماید. نفس را نیز از آن جهت «نفس» نامیدند چون نفیس و ارجمند است و یا آنکه نفس موجود عبارت از خود او است.

عده‌ای از اهل حدیث معتقدند که روح، غیر از نفس است. مقاتل بن سلیمان می‌گفت: انسان دارای حیات و روح و نفس است، آنگاه که آدمی به خواب می‌رود نفسی که به وسیله آن، اشیا را تعقل و درک می‌کرده است از او خارج می‌شود، ولی از جسد و بدن آدمی جدا و گسسته نمی‌گردد، بلکه همانند ریسمانی از او بیرون می‌رود که دارای شعاعی است و به نوعی با بدن در ارتباط است. لذا رؤیا به وسیله نفسی روی می‌دهد که از بدن بیرون می‌رود، ولی حیات و روح در بدن بر جای می‌ماند، و از رهگذر آن، بدن جابجا می‌شود و تنفس می‌نماید و آنگاه که یک فرد خوابیده را حرکت می‌دهند (و یا او را صدا می‌کنند) این نفس با سرعتی - زودتر از یک چشم به هم زدن - به بدن باز می‌گردد و اگر مشیت الهی به مرگ او تعلق گیرد، این نفس را به درنگ و توقف وامی‌دارد و آن را از بدن می‌برد که دوباره به بدن بازنگردد.  
 گروهی دیگر از محدثان را عقیده بر آنست که قوام و ثبات نفس به مدد روح او امکان‌پذیر می‌باشد، و نفس عبارت از صورت انسان (و عامل سازمان‌دهنده وحدت او در طول مدت عمرش) می‌باشد، و این دو از هم متفاوتند.  
 درباره عقل، شماری از احادیث به چشم می‌خورد که مهم‌ترین آنها حدیث زیر است:  
**«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ، فَقَالَ لَهُ: أَقْبَلْ، فَاقْبَلْ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: ادْبُرْ، فَادْبُرْ، ثُمَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ أَكْرَمَ عَلِيٍّ مِنْكَ بِكَ أَخَذَ وَ بِكَ أَعْطَسِي وَ بِكَ أُنِيبُ»**

نخستین چیزی که خداوند متعال آفریده است، عبارت از عقل می‌باشد. پس به او گفت: روی آور. عقل روی آورد سپس به او گفت روی برگردان و عقل روی برگرداند. سپس خدای عزوجل فرمود: سوگند به سرفرازی و شکوهم: از نظر من چیزی را گرمی‌تر و ارجمندتر از تو نیافریدم. به وسیله تو باز خواست می‌کنم و به وسیله تو عطا می‌نمایم و به وسیله تو پاداش می‌دهم.  
 این حدیث بر صوفیه و دانشمندانی که نظریه «صدر» را از یونانیان اقتباس کرده بودند، اثری عظیم به جای گذاشت.  
 از مجموع گذر ما بر مفاهیم این واژه‌های چهارگانه از نظر قرآن و حدیث و لغت، به این نتیجه می‌رسیم که در طی این مفاهیم، مطلبی دیده نمی‌شود تا نظریه‌های مختلف فلاسفه اسلامی و صوفیه را - که درباره این الفاظ اظهار کرده‌اند - تأیید کند، چنانکه ما ضمن بحث از طبیعت نفس، همین نکته را توضیح خواهیم داد.

### واژه‌های چهارگانه از نظر صوفیه

صوفیه میان این واژه‌ها جدائی‌های واضحی ارائه کرده‌اند:

نفس از نظر آنها، شر محض و کانون خوی‌های ناستونده و ناپسند و جایگاه نظر خلق است. روح، مبدأ حیات و مرکز فراهم آئی خوی‌های ستوده و پسندیده و لطیفه‌ای است پاکیزه و آزاد و رهیده از تسلط نفس که صوفیه همه مظاهر و پدیده‌های روحی انسان را به آن نسبت می‌دهند و این روح از «امر الهی» نشأت یافته که حقیقت آن را نمی‌توان بازیافت. همین روح، جایگاه محبت و عواطف عالی است. قلب از نظر صوفیه، جایگاه و مرکز معرفت و یکی از وسائل ادراک آدمی است. قلب آنگاه می‌تواند حقیقت را بازیابد که از شوائب حس و وابستگی‌های آن پالایش و صافی گردد. علوم لذتی از طریق مداومت بر ذکر، در آن پرتوافکن می‌شود. پس قلب - با چنین مفهومی - جایگاه معارف و محل نظر خالق و آفریدگار جهان است. عقل از دیدگاه